

## آتش افروزی بشر دوستانه

### فریبرز رئیس دانا

چندین رفیق و دوست به من گفته‌اند کاملاً روشن است که نظرت درباره‌ی مداخله‌های آمریکا و غرب در جهان و منطقه و کارکردهای نوامپریالیستی چیست . اما در تغییر جو سیاسی اخیر مربوط به ایران می‌خواهیم روشن تر صحبت کنی . من بارها گفته‌ام که روشن تر از آنچه گفته‌ام چیزی نمی‌توانم گفت . اما این بار دوست تازه‌آشنایی چیز دیگری خواست . او گفت توجه زیادی در میان ایرانیان و کسانی که در جهان مسائل ایران را پی می‌گیرند، نسبت به وقایع و وصف آرای‌های جدید در این جا مطرح شده‌است . او گفت ضرورت دارد یک بار – و من گفتم به شرط آن که بیش از این نخواهی حرف تحویل بدهم – تکلیف کسانی را که در مورد مواضعت پیرامون جنگ احتمالی و نظرگاه‌های انتقادیت به دولت ایران مطمئن نیستند ، حرفی بزنی . شاید کسانی را از دوستدارانت نا امید کنی ولی از تو انتظار شجاعت اخلاقی در مقاطع تاریخی می‌رود . گفت تفاوت تو و کسانی چون تو با بقیه باید همین باشد. برای آخرین بار ، مگر در وقت ضرورت که خود بدانم ، حرفم را می‌زنم . دیگر صریح‌تر از این نمی‌شود.

کسانی در داخل و خارج ، البته به ترتیب در پوشش و آشکار ، از ضرورت مداخله‌های بشر دوستانه آمریکا در ایران یاد می‌کنند زیرا به قول ایشان ایران در آنچنان وضعیت ناگوار و نگران کننده‌ی ضد حقوق بشر قرار دارد که این ضرورت از سوی هر نیرویی با هر نیتی هم که باشد نه تنها قطعیت بلکه فوریت دارد. این کسان البته کتاب‌هایشان هم در ایران آزادانه چاپ می‌شود. نمونه‌ی آن کاظم علمداری و عباس میلانی است . خیلی‌ها از من واز یکدیگر می‌پرسند پس اینان کدام حقوق بشر را نشانه رفته‌اند. عباس میلانی سوگلی روزنامه‌ها و رسانه‌های نولیبرال ایران است . این مخالف از او و امثال او به عنوان روشنفکری آگاه و عمیق که حرف‌هایش گره‌گشای اصلی مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران تواند بود یاد می‌کنند. او درباره‌ی نظریه‌های مارکسیستی کتاب‌ها ترجمه می‌کند (البته ضد مارکسیستی و با رویکرد رسمی آمریکائی) و چاپ می‌شود. او مدام در رسانه‌های رسمی غرب اعلام می‌کند که راه حل ایران آمریکایی شدن آن است از طریق انواع مداخله‌ها و درگشایی‌ها به روی نیروهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی غرب . و ما می‌شنویم که همه‌ی آنها زیر لب زمزمه می‌کنند که اگر این مداخله‌ها کار نکرد ناگزیر کار باید به مداخله‌ی نظامی بگردد. یک نفر گفته بود چگونه است که آزادیخواهان در ایران گروه گروه زندانی می‌شوند اما رئیس دانا و ثقفی و حکیمی و مالجو در دانشکده‌ی علوم اجتماعی اجازه‌ی صحت درباره‌ی جنبش وال استریت می‌یابند. حقیقت این است که در آن دعوت دانشجویی ، کسان دیگری هم که مخالف ما بودند در بحث شرکت داشتند و ضمناً درهای سالن نیز پیش از تشکیل همایش بسته شد و بحث در اتاقکی و راهرویی در گرفت و البته با حضور علاقمندان زیاد و چند نفری هم سخنگو که از در دفاع از کاپیتالیسم درآمده بودند . حقیقت مهم تر این که من نه تنها برای این گفتگو باز خواست شدم بلکه برای چاپ

مجوزدار چند کتابم که در آن از سوسیالیسم و مارکس سخن گفته بودم محاکمه و محکوم شده‌ام و اکنون در نوبت اجرای حکم مانده‌ام. من این بحث و نقد را ادامه نمی‌دهم زیرا یا باید در این حد به گلایه‌ی سطحی بسنده کنم یا باید حرفهای من چغلی علیه نویسندگانی که هم بی‌دردسر کتابشان چاپ می‌شود و هم مبلغ مداخله‌ی آمریکا هستند تلقی شود که ماهیتاً و به دلیل عضویت در کانون نویسندگان ایران، این سنگر دفاع از آزادی اندیشه و بیان، چنین نکرده و نمی‌کنم.

طرفداران مداخله‌ی آمریکا در ایران چند دلیل دارند. یک دلیل پنهان اما اصلی آنان این است که ملت ایران نمی‌تواند خودش درباره‌ی خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. ملت، عقب مانده، فریب خورده و ناتوان است. این ملت می‌رود رأی می‌دهد و به هر کس هم که رأی بدهد بالاخره با این رأی چارچوب و اساس نظام را پذیرفته است. این ملت را باید به ضرب رسانه‌های ماهواره‌ای، موشک کروز، اجرای منطقه‌ی پرواز ممنوع، اشغال نظامی و گماردن سرسپردگان برسرشان به قرن بیست و یکم کشاند. از نظر اینان اما مادام که مردم رأی می‌دهند اما نه به نفع سلطه آمریکایی - و احياناً اروپایی - رأیشان باطل است و عقلشان زایل. آنها رأی به اصلاح طلبان یا کسانی را که فکر می‌کردند (البته تا حد بسیار زیادی به نادرست چنین فکر می‌کردند) زمینه ساز و جاده کوب حضور سلطه آمریکایی می‌شوند رأی پاک و درست می‌دانستند و می‌دانند اما به محض آن که احمدی نژاد به یمن سیاست‌های راست گرایانه و تعدیل ساختاری و آمریکایی مسلک اقتصادی دو دولت هشت ساله‌ی پیشین و در پی انبوه ناامیدی و نارضایتی ناشی از آن به قدرت رسید بحث را علیه همان انتخابات پیشینه‌دار گشودند. اما بحث من این است که باید راه و روش انتخابات از اساس متحول شود و راه برای همگان در رسیدن به همه‌ی موقعیت‌ها باز شود. در روشنای این تحول است که ملت می‌تواند رشد کند و همین رشد است که نخواهد گذشت دغلكاری مداخله‌ی بشر دوستانه، که به واقع همان امپریالیسم نو و جنگ افروزی در قالب بشر دوستی است، از این و آن در و پنجره وارد شود. من هیچ توهمی ندارم که بگویم فردا اگر زمینه‌های مورد نظرم برای انتخابات سالم و آزاد و منصفانه آماده شد، حتماً من و ما برنده می‌شویم. اما همان قدر هم توهم ندارم، و حتی یقین دارم، که بخش عظیمی از این مردم به قدر وسع و با ادراک واقعی شان سر درون این مداخله‌های بشر دوستانه را می‌شناسند و از آن روی بر می‌گردانند؛ مداخله‌هایی از سوی دولتهای غربی مبتنی بر دوگانه هنجاری، تبعیض آمیز، نادیده گرفتن حقوق و قواعد بین‌المللی، چه بسا جعلی و با طفره رفتن از انجام وظایف واقعی انسان دوستانه.

عبدالکریم لاهیجی که مخالف مداخله‌های نظامی است (آن گونه که خود به صراحت می‌گفت) به عنوان یک حقوق دان ورزیده در عرصه‌ی حقوق بشر جهانی، می‌گفت برای آن مداخله‌ها و مداخله‌های نظامی، آنهم نه به صورت لشگرکشی بلکه برای ممانعت از عملکرد ضد انسانی حکومت‌ها، یکی از این چهار شرط لازم است: (۱) دولت یا گروهی دست به نسل کشی زده باشد (۲) دولت یا گروهی به پاکسازی قومی اقدام کرده باشد

۳) دولت یا گروهی مرتکب جنایت علیه بشریت شده باشد و ۴) دولت و ارتش آن یا نیروهای نظامی متخاصم مرتکب جنایت جنگی شده باشند. وقتی این حقوقدان مخالف دولت ایران این را توضیح می‌داد آقای جوانی که در برابرش نشسته بود و از ادعاهایش معلوم بود که چند کلاس هم درس خوانده و آن «علم مرده ریگ» آموخته است درآمد و گفت این کارها را که دولت ایران انجام نداده است (و این به طور ضمنی مورد تأیید دکتر لاهیجی هم بود) پس تکلیف ما چیست؟ باید دست روی دست بگذاریم؟ نه خیر الا و بالله آمریکا باید حمله‌ی نظامی کند و این نظام برود. به او، که بسی آن سوی‌تر در سرزمین‌های امن می‌زیست، کسی درنیامد بگوید اگر ارتش نجات بخش تو به میدان آمد و این سرزمین شد قتلگاه همان سربازان مزدور بدبخت و محروم ارتش‌های مهاجم غرب و ناتو، و حالا که دیگر نظام اجباری هم از نگرانی چشم زخم خوردن فرزندان بورژوازی وجود ندارد، چه کسی جواب مردم در همان دنیای مطلوبیت را می‌دهد. من و ما در ایران، به دلایل انسانی عمیقی طالب صلحیم و به همین دلیل تا افق دور دست ممکن علیه خشونت و جنگ ایستاده‌ایم، مگر آن که به تأیید وجدان بشری ضرورت دفاع و صیانت انسانی قطعی شود. یاد آن تصنیف خیلی قدیمی می‌افتم که در آن آمده بود (نقل به مضمون) «این بچه سربازهای کک و مکی تان را از این جا ببرید، سخت اندوهگین خواهیم بود اگر مجبور شدیم آنها را بکشیم و همین جا به خاک بسپاریم.»

باری، طرفداران مداخله‌ی بشر دوستانه اغلب مانند آن آقا نیستند که صراحتاً حرفشان را بزنند و بگویند بروید بکشید تا جگر ما خنک شود، و نه این که بگویند یا علی غرقش کن من هم روش. شماری حرف دل پنهان می‌کنند و این سلسله‌ی استدلالی را جور دیگری مطرح می‌کنند: اگر تحریم عادی جواب نداد چه می‌شود؟ اگر تحریم گسترده جواب نداد چه؟ اگر تحریم‌های جدی (نفتی و بانکی و...) بی‌پاسخ ماند چه باید کرد؟ اگر در پی آن مداخله‌های بشر دوستانه در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و رسانه‌ای بی‌نتیجه شد چه؟ اگر در پی ناآرامی‌هایی اعلام منطقه‌ی پرواز ممنوع به جایی نرسید چه باید کرد؟ اگر مسلح کردن مخالفان دولت (کاری نداریم که بخشی از این مخالفان، و نه جنگ جویان و جنگ سالاران، می‌توانند هم صلح دوست، هم آزادی خواه، هم عدالت خواه باشند) کار را به جنگ داخلی منطقه‌ای کشاند اما نتیجه‌ای نداد چه؟ اگر جنگ داخلی تمام عیار ایجاد شد چه؟ اگر مخالفان مسلح وابسته به خارج کسر آوردند و نیروهای آزادیخواه مستقل و مسئول هم سرشان بر باد رفت چه می‌شود؟ آیا در پی آن نباید نوبت به مداخله‌ی مستقیم نظامی و حمله‌ی بی‌امان قدرتهای جهانی آمریکا و اروپا و ناتو برسد؟ سلسله‌ی طبیعی و استدلال می‌گوید بله باید برسد و ادامه می‌دهد که پس برای حمله به ایران شتاب کنید. راستی کجا دیده‌اید که در میان این نیروهای نجات بخش شما آزادیخواهان، استقلال طلبان، مخالفان سلطه‌ی آمریکایی - اروپایی، جریانهای کارگری، رادیکال‌ها، سوسیالیست‌ها و دموکراتها جای گرفته باشند و بهانه‌اشان هم کسر آوردن در

مبارزه‌ی داخلی باشد. البته این حرف آخری ربطی به تمایل و انگیزه‌ی مداخله‌گرایان ندارد ، آنها با تبلیغات و مهندسی وسیع ، خود را تنها بدیل می‌شمارند.

در همان نشست‌ی که اشاره کردم ، دکتر مجید محمدی هم نشسته که در ایران از استوارترین نظریه پردازان ژورنالیستی اصلاح طلبان دولتی بود و کتاب چاپ و اصلاح طلبان را به راه راست هدایت می‌کرد . همه می‌دانستیم باد آمریکا به منخرین کسانی چون او ، مرتضی مردی‌ها و جنان صفت افتاده است و یاد خدمتگذاری در نظام سلطه قند در دلشان آب می‌کند . او در آنجا درآمد و گفت : تحریم‌های عراق از سوی آمریکا «خوب و نتیجه بخش» بوده‌اند .

آقای دیگری که در برابر او نشسته بود پاسخ داد منظورتان ساعتی ۱۰۰ کودک است که در طول سال‌های تحریم از بی‌درویی و بی‌غذایی می‌مردند؟ و ادامه داد آیا خیلی برایتان دلچسب است که نیروهای آمریکایی و ناتوی بیابند ایران و از کشته‌ها پشته بسازند بعد سرکار راه بیفتید قدم بر روی جنازه‌ها بگذارید و بیایید بشوید «یک کسی» در ایران ؟ شاید تکرار گفته‌های آن مناظره که شماری از خوانندگان آن را دیده‌اند خیلی جذاب نباشد اما من به این بهانه می‌خواهم ریشه‌ها و آثار این گونه‌گرایش‌ها را باز بشناسانم . البته طرفداران مداخله‌ی بشر دوستانه می‌دانند و چه بسا می‌خواهند آخر کار را و آن حضور نظامی است . اینان غمشان هم از آن نیروهای جوان ضدامپریالیست و عدالت‌خواه و آزادیخواه که در ایران جان باختند نبوده است زیرا یا از حیث ایدئولوژیک آنها را مستحق مرگ می‌دانستند یا این که آنان برایشان ابزاری بوده‌اند برای رسیدن به قدرتی که هنوز برایش تلاش می‌کنند و با هم‌پیمانی با هر شیطان جنگ افروز ابایی ندارند. من اما این جا در موقعیتی نیستم که بگویم عاملان و آمران همه چیز را دقیقاً شناخته‌ام ، تفکیک کرده‌ام ، می‌بخشم یا نمی‌بخشم و فراموش می‌کنم یا نمی‌کنم . نه ، من در این جا در جایگاهی هستم که باید به عنوان یک انسان و هم‌میهن نسبت به مرگ و ویرانی و عفونت اجتماعی بسیار گسترده‌ای که از جنگ و مداخله‌ی امپریالیستی برخوردار است سخت دل پریش باشم . باید ذره‌ای از تلاش برای آزادی و عدالت سلامت اجتماعی فروگذار نکنم و در این روزگار وحشت ، به جای این سو و آن سو غلطیدن و خود را باختن ، به قول آن شاعر روس بگویم راه کجاست و چاه کجاست .

بررسی‌ها و برآوردهایی در میان کارشناسان دولتی و مستقل آمریکا حاکی از آنند که نیروی نظامی غرب در حمله به ایران باید به یک جنگ بی انتها دست بزند تا به زعم خود پیروزمند از آن بیرون بیاید. ما نیز می‌دانیم تهاجم هوایی و جنگ‌های محدود بر اقتدار دولت می‌افزاید. این حرکت‌ها در پی تحریم‌ها فقط بدبختی و پس‌روی را نصیب ملت ، به ویژه کارگران و تهیدستان ، می‌کند . از آنجا که عوامل آمریکا برای اجرای عملیات جنگ ، یعنی دولت‌های عربستان و اسرائیل ، هر دو ، در میان مردم منفورند ، پس نتیجه آن می‌شود که مردم

باید در حمله‌های نظامی بمیرند و مفلوک شوند و دولت به جای انجام وظایف ، فقط بر اقتدار و حقانیت خود بیفزاید .

من از کسانی نیستم که باور داشته باشم دشمنی با مردم اسرائیل و عربهای سرزمین‌های همسایه در باور و خواست درونی مردم ما جای گرفته است . ابداً ، مردم ما به باور من ، صلح دوست‌اند و آماده برای همزیستی خوب و بادوام ، اما با حفظ حرمت و ارزش‌های خود . تاکنون حتی در جریان تغییر سریع منش‌ها در میان بخشی از جوانان لایه‌های بالایی من ندیده‌ام که گرایش‌هایی جز این غالب باشد. این را تاریخ اجتماعی و عملکردهای مردم ما در جغرافیای معاصر هم نشان داده است . با این وصف کارکردهای فسادآمیز ، سلطه‌گرانه ، کشتارگرانه ، عقب مانده و زورگویانه‌ی این دولت‌ها ، هر یک به نوعی ، مردم ما را نسبت به آنها بسیار منزجر و بد بین کرده است . مداخله‌ی هوایی و موشکی غرب موقعیت دولت فعلی ایران را تثبیت می‌کنند ، و این هم که بنا به آنچه می‌گوید خواست آنان نیست . در همین حال باقی مانده‌ی اعتبار عربستان در میان افکار عمومی مترقی جهان بر باد می‌رود و حکومت منفور اسرائیل نیز هر چه منفورتر می‌شود و آماج مخالفت‌ها و کنش‌های سیاسی و نظامی در منطقه قرار می‌گیرد. به هر حال اگر آنها بی‌اعتنا به عواقب حمله‌ی خود باشند و دولت‌های وابسته به آنها تکلیف مرگ و زندگی خود را در این حمله ببینند و اگر حضور نظامی آمریکا و ناتو برای جنگ بی‌انتها ضروری شود و صورت گیرد بی‌تردید با مقاومت نیروهای نظامی و پارتروپهایی در این سرزمین گسترده و جغرافیای پیچیده‌ی آن رو به رو می‌شوند . اما این تنها واکنش نیست . نیروهای مردمی و چپ و کارگری در پی خواست‌ها و آرمان‌های خود با انگیزه‌تر و مستقل‌تر وارد عمل می‌شوند ؛ عملی مستقلانه .

بخش فعال و اثرگذار روشنفکری ایران مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را در چارچوب صلح خواهی و دموکراسی خواهی گسترده‌تر خواهد کرد. وحدت مردمی ریشه‌دارتر و بیشتر خواهد شد . این فقط نظر من نیست ، نظر تقریباً همه فعالانی است که در عرصه‌ی اندیشه و عمل می‌شناسمشان . باری همان برآوردها که یاد کردم بر آنند که این جنگ طولانی خواهد بود با میلیون‌ها کشته و صدها هزار کشته‌ی نظامی نیروهای مداخله‌گر ، نابودی ۶۰ تا ۷۰ درصد زیر ساخت‌ها ، مجروح و معلول شدن و بی‌خانمانی و خرابی در شهرها ، گسترش عملیات انتقامی و انتحاری و تهاجمی در همه جای جهان ، به ویژه آمریکا و اروپا و به میدان کشیده شدن مؤثر پای شماری از نیروها در شماری از کشورها بر علیه منافع غرب و اذنباشان . این جنگ ، چنان که وزیر دفاع ایالات متحده گفت ، آینده‌ای نامعلوم دارد.

یک بار خاطره‌ای را نوشته‌ام و این جا آن را باز می‌گویم . سفیر وقت سوئیس و حافظ منافع آمریکا در ایران در آستانه‌ی حمله آمریکا به عراق به من که به همراه چند نفر دیگر در

منزلش به شام مهمان بودیم با لحنی که خوشمان نیامد (و او پاسخش را هم شنید) گفت حضور آمریکا در عراق هر چه باشد آثارش از ویرانی و جنایت صدام کمتر است. من مخالف بودم و اصلاً چنین قیاسی را بی‌نتیجه و گمراه کننده می‌دانستم. به هر حال نظر آن سفیر محافظه کار سوئیس پاک نادرست از آب درآمد. شمار کشته‌ها و مجروحان و معلولان و میزان خرابی‌ها از حد گذشت. همین که آمریکا پایش را از عراق بیرون گذاشت (گرچه نه کامل) دور جدیدی از خشونت و تهدید جنگ داخلی دامن جامعه را گرفت. و نا امید کننده‌تر آن که راه دموکراتیسم با دشواری‌های سختی رو به رو شده است. نه این که اگر صدام می‌بود این راه هموار می‌شد. در واقع برعکس. اما راه مبارزه برای مردم گیر افتاده در عراق در چنگال صدام مخدوش شد و جایش را به نوعی دموکراسی ناپایدار تحمیلی داد. کسانی بر آنند که بالاخره این مداخله‌ها موجب شد لیبی، تونس، مصر، عراق، افغانستان و سپس یمن و دیگر کشورهای منطقه رنگ دموکراسی را ببینند. آنها معمولاً به این پرسش نمی‌پردازند که آیا این جنبش‌های مردمی یا پتانسیل انفجاری آن بود که این رنگ را آورد یا مداخله‌های نظامی خارجی؟ یا این که بهتر و درست‌تر است بگوئیم ما وارث وضعیتی هستیم که اگر مداخله‌ها نبودند خیلی بهتر از آب در می‌آمد. من این قول را قبول دارم، اما این را هم می‌افزایم که البته غیاب جنبش‌های مردمی و رهبری آن را در برخی از کشورها و جنبش‌ها انکار نمی‌توان کرد اما راه آن اعمال اراده‌ی مردمی از همه‌ی جهان بود و نه مداخله‌ی دولتهای امپریالیستی با انگیزه‌های واقعی غیردموکراتیک با پوشش دموکراسی خواهی.

چه بسا مداخله‌ها از مولفه‌های ویژه‌ی سیاسی، ناشی از برخورد و تعارض غرب با دولتهای منطقه برمی‌خیزد. نمونه‌ی افغانستان گویا گرچه پیچیده است. این کشور جایگاه وارثان همه‌ی مداخله‌های طولانی دستگاه‌های نظامی و سیاسی و اطلاعاتی غرب و اشتباه‌های اتجاد شوروی بود. بنابراین غرب به نوعی از در آشتی ناپذیری با دولت طالبان درآمد که هیچ ربطی به برنامه‌ی زمان بندی و منطقه‌بندی شده‌ی مداخله برای دموکراسی و امنیت نداشت. همین غرب امروز برای طالبان در قطر دفتر دائمی علم می‌کند. آمریکا در عراق، که حتی در جریان جنگ با ایران به نوعی مورد حمایت یا دستکم عدم فشار از سوی غرب بود، هیچ کوششی برای بهره‌گیری از تحریم‌های مرگ‌آور به نفع تغییر یا تعدیل حکومت صدام و به نفع دموکراسی درون ساز به عمل نیاورد. بهانه‌ی همدستی صدام با بن لادن و وجود سلاح‌های کشتار جمعی همه دروغ بودند. این جنگ افروزی ویژه‌ی دولت بوش بود که کار را به جایی کشاند که همه خیال کردند سرآغاز اختلاف، دشمنی غرب دموکرات با صدام جبار بوده است. در این حالت‌ها جا داشت و دارد به این بیندیشیم که در برابر این پدیده‌های پیش رو وظیفه و تکلیف نیروهای مترقی و مردمی و مستقل چیست؟ به گمان من حتماً این وظیفه نه عبارت از تسلیم شدن به متجاوزان است و نه کوتاه آمدن در برابر خودکامگی. اگر مداخله‌گران راست می‌گفتند سالهای سال با دیکتاتورهایی چون صدام و قذافی و مبارک و عبدالله صالح و دیگران

مماشات نمی‌کردند. نگاه کنید به فیلم‌های مربوط به ملاقات‌هایی تهوع‌آور که بیانگر روابط تونی بلرو قذافی‌اند .

طرفداران مداخله‌ی بشر دوستانه ، حتی اگر معطوف به جنگ باشد ، از نگرانی‌هاشان از قدرت اتمی ایران (دست یابی به بمب اتمی) می‌هراسند. من هم از اساس با انرژی اتمی و دستکم در سطح فن شناسی موجود در جهان مخالفم چه برسد به بمب اتمی. اما من و دوستانم سالهای سال است علیه بمب اتمی و در دفاع از انرژی سبز و سالم می‌نویسیم و فعالیت می‌کنیم . سالهاست که زرادخانه‌های آمریکا و روسیه و اروپا و اتمی‌های کوچکتر و خطر بالقوه‌ای را که گاه به شرایط بالفعل نزدیک می‌شود می‌شناسیم و آن را محکوم می‌کنیم. ما بر آنیم که باید جنبش جهانی مردمی علیه زرادخانه‌های اتمی کار خود را شروع کند و به اضمحلال نیروی نظامی در جهان برسد. هر چند این حرفها آرزوگونه است اما مگر خواسته‌های بشری جز در لباس آرمانهای انسانی باید ظاهر شوند. اما نگران‌ها از قدرت اتمی ایران تاکنون هرگز از نگرانی‌شان نسبت به وجود ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلاهک اتمی در اسرائیل دم نزده‌اند. به گمان آنان «دموکراسی»ها می‌توانند اتمی شوند چون توان و تمدن کنترل آن را دارند . و این به طور ضمنی یعنی این که هیروشیما و ناکازاکی و استفاده از سلاح‌های اتمی تضعیف شده در عراق را باید نادیده بگیرید زیرا از تمدن بزرگ جهانی باید هم همین چیزها سر بزنند. گویی توحش چندین صد باره‌ی اسرائیل در منطقه ، که عامل اصلی بروز افراطگری ضد اسرائیلی به حساب می‌آید ، خود می‌تواند علامتی از همان تمدن معهود باشد. این که آمریکا هر ۱۰ - ۱۱ ماه یک بار در یک جنگ علیه کشور دیگر شرکت کرده یا آن را راه انداخته است و در همه‌ی موارد آشکار و نا آشکار پشتوانه‌ی اتمی خود را به عنوان ابزار از کار انداختن ذهن و اراده‌ی مقاومت به کار برده است باز علامت همان تمدن خویشتن دارانه است .

هوشنگ امیر احمدی چیزی می‌گفت که باید برای اهل علم و تحلیل «واقعیت» سیاست جهان ، که حالا به این نتیجه رسیده‌اند که قدرت بازدارنده‌ی نظامی آمریکا باید علیه ایران به کار بیفتد ، برخوردار از ارزش استدلالی باشد. او می‌گفت ایران کشوری با اکثریت شیعه است و قرار گرفته در میان کشورهای سنی ، ایران فارسی زبان است در مقابل کشورهای عربی زبان . ایران در همسایگی کشور اتمی پاکستان و همسایگی دریایی کشور اتمی هند قرار دارد . ایران سالهاست با اسرائیل (و اسرائیل با ایران) مخاصمه دارند و اسرائیل اتمی است . ایران از سوی آمریکا تهدید می‌شود (و شاید البته عامل آن خود دولت ایران باشد که از در آشتی در نیامده است) و آمریکا اتمی است و بنا به این دلایل ، به نتیجه‌ای می‌رسیم که از قلمروی «رفتار عقلایی» قدرت سیاسی در مناسبات جهانی بیرون می‌جوشند و آن این که ایران باید اتمی باشد (و البته اضافه می‌کرد که او خودش موافق این حکم نیست). بسیار خوب اهل علم پراگماتیسی این جا که می‌رسند واقعاً چه پاسخی می‌دهند. لابد آنها می‌خواهند بگویند بمب‌های اتمی در پاکستان و اسرائیل قابل کنترل اما در ایران لجام گسیخته می‌شوند.

وقتی آمریکا به رهبری جورج بوش پسر می‌خواست به عراق حمله کند ادعا می‌کرد که حکومت صدام حسین دارای سلاح‌های کشتار جمعی است. کالین پاول وزیر خارجه‌ی وقت در سازمان ملل برای این موضوع سندها رو می‌کرد و وزیر دفاع و رئیس سازمان سیا نیز از اطلاعات دقیق محرمانه‌ی خود می‌گفتند و بوش این رئیس‌جمهور مخطب نیز، که بعدها زبان به درون کشید، آن زمان بر سر این موضوع قسم یاد می‌کرد. مداخله‌ی بشر دوستانه آن زمان بشر را آماج سلاح‌های کشتار جمعی دولت عراق می‌دید اما همان زمان و پیش و پس آن از بشر فلسطینی، بشر ویتنامی، بشر گرانادایی، بشر کره‌ای و بشرهای دیگر صحبتی به میان نمی‌آورد، چه برسد آن بشرهایی که به خاطر عقاید ضد ستم کاپیتالیستی خود کشته و سرکوب شده بودند. اما بعد از حمله به عراق در حالی که چشم جهانیان نگران و منتظر بود اشغالگران حتی نتوانستند حتی یک گونی کود شیمیایی را نیز که ممکن بود برای بمب سازی به کار برود به عنوان سند کشف کنند و نشان بدهند. دفتر بوش مخطب به نوعی گفت گویا اطلاعات غلط را به او غالب کرده بودند. وزیر خارجه هم زود و سربه‌زیر از صحنه زد بیرون و نوبت به کاندالیزا رایس و دیک چینی رسید که گفتند آمده‌ایم و خوب کاری هم کرده‌ایم و باز هم می‌کنیم.

من نمی‌پذیرم که جا خالی دادن از تحمیل جنگ از سوی امپریالیسم علامت ضعف و عقب نشینی ملت است. اگر ملتی با هوشیاری اراده‌ی قوی و اعتماد به نفس از جنگ بگریزد تا به استقلال و آزادی و رشد برسد، ملتی صاحب اقتدار است نه بر عکس. به این ترتیب نظر من گریز زدن هوشیارانه از صحنه‌هایی است که آمریکا و اسرائیل و انگلیس می‌خواهند ما را به آن دچار کنند. اما من دولت ایران نیستم، کاری هم با آن ندارم و تنها خود را مشاور مردمی می‌دانم که مایلند با من هم اندیشی کنند. بسیار خوب اگر دولت ایران بر رأی خود برای غنی سازی پافشاری کرد و مورد حمله ویرانگرانه قرار گرفت چه کسی فردا ضامن خواهد بود وقتی معلوم شود اساساً توان بمب سازی در ایران (کاری هم به نیت پنهان آن که اینجا هم مورد بحث من نیست ندارم) وجود نداشته است. چه خواهند گفت اگر ببینند لاشخورهای ابر قدرت نظامی آمریکا و ناتو در همه جا بالای سر ما در پروازاند و جنگ خواهان و مداخله‌گرایان فقط برای مقابله با دشمن سیاسی خود آنها را حریص‌تر کرده‌اند و دولت را مظلوم اما پر توان تر و آماده‌تر به برخورد با منتقدان، به بهانه‌ی جنگ.

من در اپوزیسیون خارج کشور بسیار شنیده‌ام چیزی را که غلبه ندارد اما پر صدا است و آن تهیج برای مداخله است. یقین دارم مانند آنچه در افکار عمومی روشنفکری و سیاسی فعال ایران جاری است، در افکار مردمی ایرانیان خارج نیز جنگ و حق مداخله‌ی یک سوپه کاملاً طرد می‌شود. اما بررسی‌های من در مورد اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های خارج به خوبی و با پشتوانه‌ی آماري به من نشان دادند هرچه جریانها و افراد چپ ستیزتر، بیگانه‌تر با عدالت، بی‌اعتنا تر به نیازهای تهیدستان و دشمن یا بی‌خیال تر نسبت به طبقه‌ی کار کشور بودند، همان اندازه هم بیشتر برای حضور آمریکا و مداخله‌های بشر دوستانه‌ی معطوف به کاربرد زور

تلاش قلمی و قدمی می‌کردند. نمی‌گویم اشتباه‌هایی ندیدم. اکبر گنجی یک کار همیشگی و مأمورتیش چپ ستیزی بوده و هست. معلوم است دیگر چون در ایران که بود چنین بود و حالا هم این گل به سبزه‌ی جایزه‌ی میلتون فریدمن اقتصاد دان، نظریه‌پرداز سلطه‌ی سرمایه‌داری جهانی آراسته شد (در حالی که گنجی اصلاً اقتصاد نخوانده و چیزی از آن نمی‌داند). اما منصفانه بگویم، او در تغییر مواضعش و رویگردانی از جنگ و مداخله در میان کسانی که مورد نظر است استثناء است (و ببینید که ما چگونه می‌توانیم به رغم دشمن‌خوئی‌هایی، نظیر آنچه او می‌کند، گرایش‌های درست را قدر بدانیم و لطفاً از خود بپرسید که آیا آنها نیز سر سوزنی چنین می‌کنند؟).

موضوع را به صورت دیگری نگاه کنیم. بر آنم که سیاست‌های دولت ایران حتی در همین ساختار قدرت و چارچوب حقوقی و سیاسی می‌توانست به گونه‌ای طراحی شود که فرضتی برای تهدیدها و تحریم‌ها و آثار آن از جمله فروش و انتقال سریع و ناگهانی ۸۵ فروند هواپیمای اف ۱۵ به عربستان سعودی به ارزش ۳۰ میلیارد دلار فراهم نیامد و بیش از همین مقدار نیز برای یکی دو ساله آینده هدف گذاری نشود. می‌توانست جلوی دور تازه‌ای از مسابقه تسلیحاتی را که حاصلش نا امن کردن منطقه و یاری به اقتصاد امپریالیستی آمریکا و کمک به اجرای ابزارهای کینزگرایی نظامی (ترغیب تقاضای کل از طریق ترغیب نظامی‌گری و تقاضای اسلحه) است، بگیرد. اقبال سرمایه‌داری جهان و آمریکا اکنون در برج نحس است اما اینجا می‌آیند کاری می‌کنند که پس از فشارهای طولانی بر بنیه‌ی زندگی مردم و ساز و کار اقتصاد در پی تحریم، غرب از طریق کینزگرایی نظامی بتواند مفرهای نجات را بیابد و در همان حال مردم سر به طغیان برداشته‌ی همه جهان، و یک نماد ارزشمند آن جنبش وال استریت، را مأیوس کند. اما فقط سیاست‌هایی تهدیدی و تحریک آمیز این طرف نیست که چنین می‌کند بلکه دلالت دخالت بشر دوستانه نیز به همان اندازه و شاید بیشتر کوره‌ی مسابقه‌ی تسلیحاتی را می‌دمند. گمان من آنست که ملت مقاوم، آزاد، آگاه و سربلند می‌تواند مهمترین، اصلی‌ترین و کارآمدترین نیرو در برابر تهاجم و تجاوز باشد. این ملت باید با جایگزین کردن همدلی و اراده‌اش به جای بخش زیادی از هزینه‌های نظامی از ورود به مسابقه تسلیحاتی بپرهیزد و به نفوذ امپریالیسم نو فرصت ندهد. اما این یعنی دموکراتیسم مشارکتی و این هم یقیناً با فساد و خودکامگی و تبعیض از این سو و با مداخله و جنگ از آن سو، با هر پوششی که باشد، مطلقاً جور در نمی‌آید.

جنگ البته به خودی خود بد است، دفاع خوب است، مبارزه عالی است اما همه‌ی اینها در صحنه‌ی عمل خط‌تمایز با جنگ طلبی را می‌یابند. جنگ اگر در ایران بر اثر حمله‌ی غرب، ناتو یا متحدان منطقه‌ای درگیرد به یکی از وحشتناک‌ترین نمونه‌های این گونه جنگ‌ها بدل می‌شود. من در میان کسانی نیستم که می‌گویند جنگ بد است چون «کارساز» نیست، زیرا این نتیجه را می‌دهد که بنابراین جنگ کار ساز خوب است انواع مداخله‌های دیگر یا انداختن بار آن

به دوش ملت ایران و ملت‌های همسایه قابل دفاع است . نه ، جنگ بد است . جنگ تجاوز کارانه آمریکا و مستبدان در ایران ، برای ما آزادیخواهان فرصت سوز است (من درباره‌ی مبارزه و مقاومت رهایی بخش بحث دیگری دارم و ثابت می‌کنم آنجا نیز پرهیز از جنگ به معنای پرهیز از حرکت انقلابی نیست) این استدلال که اگر جنگ کار حکومت‌های نامطلوب و ضد حقوق بشر را یک طرفه می‌کند پس بگذار بکند ، بر چهار استدلال بی‌پایه استوار است :

۱- این استدلال بر آنست که دشمن دشمن من دوست من است . در حالی که ابداً چنین نیست . من اگر با دولت ایران مسئله دارم و مسئله من هم اساسی و ساختاری است فضولی این امر به دولت نژاد پرست و ارتش متجاوز اسرائیل نیامده است و ربطی هم به کارکردهای امپریالیسم نو به ویژه آمریکا و انگلستان و فرانسه ندارد. این چه مربوط است به دولت مرتجع عربستان سعودی که نوکر صفتانه به عنوان کارگزار آمریکا کار می‌کند و در آن کشور و در بحرین و یمن دست به جنایت می‌زند. آنها دشمن دشمن من هم که باشند هرگز دوست من نیستند. کدام اراده و خرد سازمان یافته گفته است رفتن زیر لوای آنان وظیفه و برنامه‌ی ماست . ما که سازمانی به آن صورت که مؤثر باشد نداریم که دستوری داده باشد و تازه اگر داشته باشیم هم دستور آن باید دموکراتیک و مبتنی بر اراده‌ی خود ما باشد. اراده‌ی ما سر سپردگی و اتحاد با ارتش ناتو را برای میهن نمی‌پذیرد. این جا پای ناسیونالیسم قوم گرایانه یا دولتی توخالی در میان نیست . پای سلطه‌ی قومی و زبانی و دینی در میان نیست . پای آرمانها و دارایی‌های مشترک توده‌هایی است که با هم سالها زیسته‌اند و دردها و تاریخ مشترک دارند . چه کسی گفته است که اگر در مثل نیروی انتظامی و قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران دشمن من است پس باندهای شرارت و قاچاق مواد مخدر که جوانان سرزمینمان را به خاک فلاکت می‌کشاند دوست من محسوب می‌شوند . واضح است که من در مبارزه علیه آسیب اجتماعی اعتیاد عواملی چون سوء مدیریت و فساد را نیز هدف می‌گیرم ، با این وصف هرگز سوداگران ضدانسانی دوست من نتوانند بود.

۲- استدلال بر آنست که گویا دلایلی که برای دست زدن به جنگ اعلام می‌شوند ، دلایل درست و صادقانه‌ای‌اند. مثلاً آمریکا برای دموکراسی و برای از بین بردن منشاء تروریسم و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و دفاع از حقوق بشر و ایجاد ثبات و امنیت جهانی و منطقه‌ای وارد کشورها می‌شود یا ماشین جنگی ناتو را به کار می‌اندازد. واقعاً آیا دموکراسی در عربستان سعودی و بحرین ضروری و خواستنی نیستند. آیا در عراق سلاح کشتار جمعی کشف شد. آیا القاعده خودش محصول شاهکار سازمان‌های سیا ، اینتیلجنس سرویس ، اداره اطلاعات ارتش پاکستان و سرویس‌های ویژه عربستان نبود. آیا آمریکا امروز دولت افغانستان را برای آشتی با طالبان ، این مرتجعین و متحد دیرین القاعده ، زیر فشار قرار نداده است . آیا آمریکا دموکراسی در ونزوئلا را بر می‌تابد . آیا حقوق

بشر برایش شامل حقوق مساوی سوسیالیست‌ها و مخالفان سلطه‌ی آمریکایی هم می‌شود آیا تاکنون وجود ناوگان‌های عظیم و ارتش جهنمی آمریکا و اذنباش در منطقه‌های جهان ثبات و امنیت و پرهیز از جنگ به ارمغان آورده است . پاسخ‌ها همه منفی‌اند . آیا آمریکا و متحدان غربی و ناتو اجازه می‌دهند مثلاً کشورهای دموکراسی هند و برزیل هم به همین بهانه‌ها به یمن و آفریقای مرکزی لشکرکشی کنند ، گرچه به اسرائیل اجازه و پشتیبانی تجاوز را می‌دهند.

-۳-

استدلال سوم این است که کارگزاران و مبلغان و نظریه‌سازان جنگ و فرماندهان نیروهاشان گویا «حق» هم دارند که جنگ را بر پا کنند. چنان دارند درباره‌ی حقوق جنگ افروزی ناتو صحبت می‌کنند که گویا در باره‌ی ملتی به جان آمده از نظام خود کامه صحبت می‌کنند. ملت به جان آمده‌ی لیبی با مداخله‌ها توأم با سرکشی و خودسری و پیمان شکنی ناتو (که قرار بود فقط مانع ورود اسلحه به نفع دولت قذافی شود ، اما تمام عیار پا به کار زار و اسلحه‌رسانی گذاشت) در واقع له شد اما ناتو حق خود را برای کاربرد وحشیانه‌ترین روش‌ها برای نابودی دیکتاتور لیبی ، این یارِ پیشین خود ، حفظ کرد. آمریکا برای خود همیشه حق مداخله و ادامه‌ی جنگ ویرانگر و ضد بشری و وحشیانه را در ویتنام قائل بود و حق خود می‌دانست که میلیون‌ها ویتنامی مدافع آب و خاک و آرمانشان را نابود کند و یک وجب جای آباد باقی نگذارد. اما همین آمریکا در دهه‌ی نود کلینتون را که از افتخاراتش مخالفت علنی با جنگ ویتنام بود به ریاست جمهوری برگزید و بعد دوباره بوشِ مخبطِ جنگ سالار را به جای آن انتخاب کرد. این چه حق و چه احقاق حقی است که این همه خودسرانه و بی‌پدر و مادر است . درباره‌ی اصالت و ماهیت این حق چه منبعی تصمیم گرفته است . در پاسخ می‌گویند این حق قرار نیست از پیش از جایی تفویض شده باشد ، بلکه این حق از پیش موجود است زیرا قدرتها «موظف» به ایجاد ثبات در جهانند . اما همه‌مان می‌دانیم که تاریخ ۲۰۰ سال اخیر به ویژه تاریخ دو سه دهه‌ی اخیر پر است از توطئه ، تحریک ، جنگ افروزی ، مداخله‌ی نظامی ، کودتاسازی و صدها طرح شرم آور ضد ثبات و امنیت . در واقع دولتهای آمریکا تنها در شرایط ویژه‌ای در برخی نقاط که سرگرم بهره‌برداری خودشان بوده‌اند نگران ثبات بوده‌اند اما همیشه از روح وحدت و استقلال طلبی و آرمان‌های مستقلانه در جهان به خود لرزیده‌اند. دموکراسی‌خواهان صوری ما آیا نمی‌پرسند کجاست جای اندک اثری از اراده‌ی مردم جهان در ایجاد این گونه حق مداخله برای ثبات و آرامش زوری . نه نمی‌پرسند زیرا آنها حق مداخله‌ی صاحبان اصلی قدرت را مسلم و پیش فرض می‌انگارند.

-۴-

استدلال چهارم از تسلیم شدگی ذهنی و تربیتی و عملی به قدرت بر می‌خیزد . این استدلال می‌گوید منافع قدرت ، به هر حال ، باید به رسمیت شناخته شود و در مقابل آن نباید عملی برانگیزاننده صورت گیرد و خلاصه با قدرت باید مماشات و به آن تمکین کرد و نه کار

دیگر . باید با صبوری منتظر مرحمت قدرت باقی ماند. این استدلال در داخل و خارج معیوب است . واقعیت این است که تحمل ستم و زورگویی داخلی و جهانی ، به عنوان یک استراتژی ، هرگز راه به رستگاری نبرده است . ستمگری و بهره‌کشی ولع ذاتی سیری ناپذیر دارد . اما مهم‌تر ، در دنیای ما چیزی به نام قوانین و قواعد بین‌المللی وجود دارد که اتفاقاً صاحبان قدرت جهانی آن را بیشتر از همه زیر پا می‌گذارند (منظورم اتحاد شوروی نیست که بالاخره هم در مورد افغانستان با زیر پا گذاشتن قاعده‌ی حاکمیت ملی بزرگترین اشتباه را که دودش به چشم سوسیالیسم رفت مرتکب شد) . در داخل هم همین طور است . در شمار زیادی از کشورهای امروز قواعد و قوانینی وجود دارند که خود را حافظ حقوق مردم می‌شمارند - در واقع در جاهایی هم مثل عربستان یا سومالی چنین نیست . اما آنجا که قوانین اساسی و مدعی دفاع از حقوق بشر و مدنی وجود دارد می‌توان یقه‌ی مسئولان را گرفت و قانون موجود و بی‌قانونی دولتی را نشانشان داد و به همه هم گفت که مدیران و سیاستمداران و دستگاه‌های دولتی بیشتر و مخاطره آمیز از همه قوانین را زیر پای می‌گذارند یا از اجرا و شمول آن طفره می‌روند و فساد و نا امنی و خود کامگی ناشی از همین است . من اعتقادی به تسلیم شدن ذاتی و ابدی به قانون ندارم ، نقد قانون و درخواست برای اصلاح و تعالی آن وظیفه‌ی میرم انسانی است که مسئولیت اجتماعی را می‌فهمد. وظیفه‌ی مبارزان نقد و تحلیل و پیشنهادهای عملی و سازمان یافته برای نقد و حک و اصلاح قوانین است . و من البته به نقد ریشه‌گرا اعتقاد دارم و نه نقد صوری حقوقی .

در عرصه‌ی بین‌المللی بحث من می‌تواند متوجه قوانین تبعیض آمیز به نفع قدرت‌ها باشد که منشاء سلطه‌ی کاپیتالیستی و امپریالیستی (و حالا نوامپریالیستی دارد). با این وصف می‌توان و باید کشورهای متجاوز و جنگ طلب را از مجرای قوانین بین‌المللی به چالش خواند و افکار عمومی جهانی را نسبت به آنها روشن کرد . البته این که می‌گویم تفاوت دارد با استفاده‌ی ابزاری از قانون . باید در زیر چتر همین قوانین موجود از کشورهای جنگ افروز خواست که سر جای خودشان بنشینند. ضمناً اساس قوانین تبعیض آمیز را مورد نقد قرار دارد و برای دگرگونی ریشه‌ای آن تلاش کرد . استدلال قدرت به هر حال باید در برابر استدلال قانون رنگ ببازد وگرنه در جریان بربریت سرمایه‌داران و تجاوزگری سلطه‌گران ، جهان به جنگل توحش بزرگ شبیه‌تر می‌شود تا جایی برای زندگی و همزیستی صلح آمیز .

ما نه تنها منکر وجود پدیده‌ای به نام وظیفه‌ی انسانی یاری رساندن به ابنای بشری که گیر ستم سیاسی ، نظامی و اجتماعی افتاده‌اند یا از قهر طبیعت رنج می‌برند یا در فقر و مذلت و ادبار به سر می‌برند نیستیم ، بلکه تمام تلاشمان آنست که این پدیده به تکلیف تبدیل شود زیرا حق همه‌ی مردم جهان است که رنج نبرند. به نظر من منشاء این تکلیف باید حق همگانی و شیوه‌ی

اجرای آن دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم یا نهادهای مردم پایه باشد. این کار برای بدآمدهای طبیعی مثل سیل و زلزله شدنی تر است ولی برای یاری رساندن به مردمی که علیه حکومت می‌ستیزند جای بحث و مناقشه فراوان دارد. می‌توانیم باز مورد لیبی و حالا مورد سوریه را مثال بزنیم. مداخله‌ی نظامی و جهت دهی به انقلاب لیبی نوعی مداخله‌ی آشکار بود اما واقعاً نیت و انگیزه‌ی آن از کجا می‌آمد؟ البته از همان جا که سالها حمایت از قذافی می‌آمد: منافع اقتصادی و سیاسی و البته به انگیزه‌ی ذاتی سیطره جویی.

شماری از تکالیف بشر دوستانه باید در نظام بین المللی حل شوند که با این ساختار نارسا و تبعیض‌آمیز سازمان ملل و شورای امنیت مشکل بتوان به آن دست یافت. اما باید مبارزه برای دموکراتیسم جهانی را از همین دستاوردها شروع کرد. باید نقد کرد و فشار آورد و مردم همه‌ی جهان را به یاری و به مقاومت در برابر دولتهای انحصارطلب و خودکامه فراخواند. من به نظام مالیات جهانی به ویژه برای نقل و انتقال‌های پولی و ارزی اعتقاد دارم. این مالیات انتقالی از داراها به ناداری‌های جهان همان چیزی است که ابتدا به مالیات «تابین» اشتها داشت. چند سال پیش تابین کمی قبل از درگذشتش نوشت و استدعا کرد که او را یک سوسیالیست ندانند او فقط غمخواری در نظام کاپیتالیستی بوده است. اما چند سال پیش نامه‌ای هم از سوی ژاک شیراک به دست من رسید که در آن نسبت به این مالیات نقل و انتقال (نام تابین را نبرده بود) با دید مثبت نظر خواهی کرده بود. دیده‌ایم که چگونه همین حداقل‌های سطحی و اصلاحی نیز در این جهان سلطه و بهره‌کشی نادیده گرفته می‌شوند. شنیدم یکی از بزرگ سرمایه‌داران در مواجهه با جنبش وال استریت راه حل داده بود که بیائیم و ۴۰ درصد از ثروتمان را بدهیم به فقیران آمریکایی (بی آن که بگویید خودمان در اینجا و جهان مسئول پدیداری آن بوده‌ایم پس بیایید خودمان را پس بکشیم). در برابر آن به نظر من بنیاد راکفلر که گفته بود بسیار خوب حالا این پول را به دست چه کسی بسپاریم و اکتش جالبی نشان داد. باری کمک بشر دوستانه برای آن که مؤثر و جدی و پایدار شود به جز مشارکت مستمر دموکراتیک به اتوریتیه‌ی جهانی نیز نیاز دارد.

هر چه هست ارتشی که سابقه‌اش از کشتار سرخپوستان تا حمایت از بردگی سیاهان و بمباران اتمی، مداخله در کره، ویتنام، فلسطین، گرانادا، گواتمالا، ایران، عراق، افغانستان، لیبی و جاهای دیگر امتداد می‌یابد نمی‌تواند دارای حق و حق مداخله باشد. در مواردی این چنین صدای فریاد مردم را باید شنید نه فقط درخواست حاشیه‌ی امن نشینان یا ستیزه‌گران مشکوکی را که در دل جنبش‌ها ظاهر می‌شوند.

در یک کلام ما در راه مبارزه برای آزادی به استقلال خود بسیار نیازمند و پای بندیم. بی‌استقلال آزادی معنا ندارد چنان که بی‌عدالت، آزادی و دموکراسی حاصل نمی‌شود. همه‌ی اینها ما را به پرهیز از جنگ رهنمون می‌شوند. امروز در ایران مخالفت

فکری و عملی جدی با مداخله‌ی نظامی ، رمز مبارزه برای عدالت و آزادی در این گذرگاه خطیر است . باید با شجاعت در این باران وحشت بگوئیم راه کجاست و چاه کجا . ما به همدلی مردم جهان به شدت نیاز داریم زیرا مانند همه‌ی آنها به آزادی و عدالت و پیشرفت فرهنگی و علمی نیازمندیم. ثروتمندان به طور کلی یار مردم نیستند اما آنها که دستشان به دهانشان می‌رسد شاید تا حدی امید بخش‌تر باشند. بیشترین امید در همدلی توده‌ها و روشنفکران آنها برای فشار بر دولت‌هاست تا از کارکرد دوگانه دست بشویند و اگر این دولت‌ها در سمت مردم قرار نمی‌گیرند سعی در جایگزین کردن تحمیلی دست نشاندگان و بهترین‌های مناسب حال خود نداشته باشند.